



۴۳۵

۲۳
۹۴۰
س



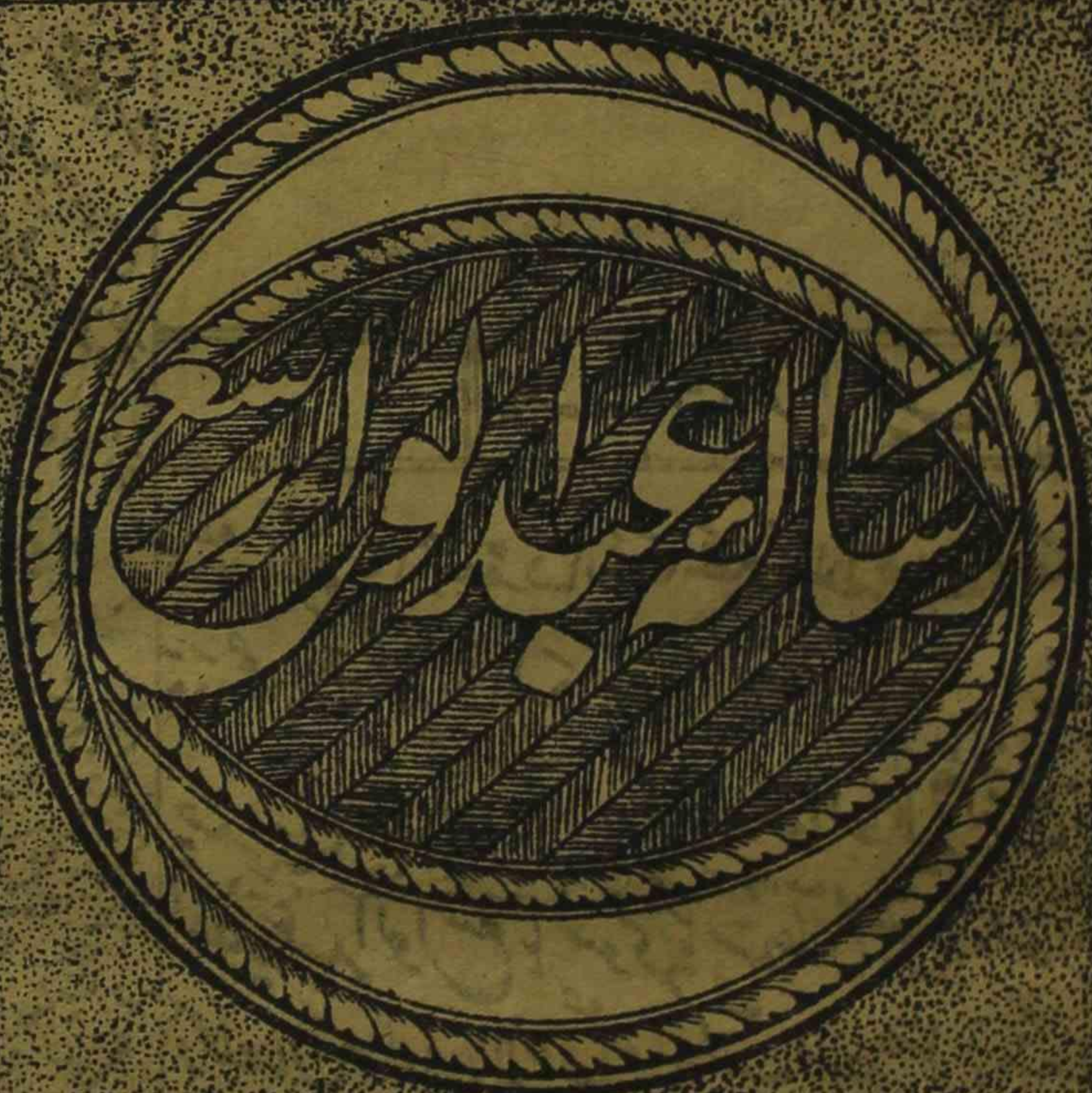
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران



کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران

مَشَاءَ اللَّهِ لَا فَوْقَ الْأَشْهَادِ

مسب فرایش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب گلشنه خلاصی (نمبر ۸۵)



باستقام احقر العبد راجی رحمت رب رشید محمد عبد المجید غفر له الله الحمید

مَطْبَعُ مَحَبَّةٍ وَنُورٍ مَطْبُوعٌ



در این کتاب که در این روزگار
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران

بسم الله الرحمن الرحيم

رَبِّكَ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَصَلِّ عَلَى نَبِيِّكَ
 وَرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ طَاهِرِينَ أَجْمَعِينَ
 چند مرتبه در وقت هر نماز و بعد از آن بگویند یا علی یا محمد یا
 تقصیر عبد الواسع یا نسومی یا سید عامی بعضی در و گشتان و آتی الا خلاص
 و مخلصان صادق الاخصاص از کتب مثل فرنگ جهانگیری و شدی
 فرنگ سروری مدار الافاضل و مؤید الفضلا و کتب معانی مثل بحر الدقائق
 و نزهة الصالح و عمان الجواهر و خزائن المعانی و غیره مثل شروع
 لقاء بعضی متاخرین انتخاب نموده و شمه مختصرات خاطر لکیر خود را
 از این اقسام و نظائر و تحقیق معنی بعضی از آیات نیز در این

در این کتاب که در این روزگار
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران
 به نام خود از افق خود بران

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

کار فرموده بر یک مقدمه و در باب خاتمه مرتب ساخت تا بحال منتهی آن
 محفل دانش و سبیش زاده حقیق الفاظ و تدقیق معانی بکار آید و نویسنده
 کتب فرنگ هوش و ادراک الفاظ و مفاهیم در پیش روی بنظر آید و
 منصب محفل و درین جمع و تالیف غیر از نقل ضوابط و قواعد از کلام اعراب
 عظام و اجزاء کرام بر آن نفع گرفتن بنده یان امر و دیگر نیست بجز
 ماعلی الله المستطیع اگر توفیق بقصد همت و تکی حوصله لطمین و
 توفیق پیش آید در حقیقت دست اعراض و انکار و دامان تحقیق اکابر زوده باشد
 آمادگان الله و جمیع المسلمین من ذلک و الله ولی المومنین
 و علیکم توکل و بید الاعتقاد و مصلحه مشایخ مقامات مقدمه
 بر آنکه حروف مفرد و مرسوم و مرکب و مرکب مرکب کلمات عرب
 است نه حرف است هر یک از این حروف است معین که بی جز اول
 او واقع شده مگر الف که همیشه ساکن باشد و ابتدا بساکن متعذر است
 لهذا اسم او بجزء مصدر گردید و بجزء اسم مستحدث است در اصل و وضع
 امزه بود بقیاس اسامی حروف دیگر چون بجزء را در رسم الخط نزد عرب
 صورت معین نیست گاهی بواو می نویسند چنانچه هذا جزوک و گاهی
 بالف چنانچه زایت جزاک و گاهی ساچنانچه نظرات است و جزاک
 و نزد فارسین وجود مقرر شده است و بجهت اشعار برین نکست
 ای شینان گاه کردن

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 این کتاب در مدح و ثناء
 حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام است
 و در بیان صفات و مناقب
 او است
 و نویسنده
 در این کتاب
 از کتب
 قدسیه
 است
 و در این
 کتاب
 از کتب
 قدسیه
 است

این کتاب در مدح و ثناء
 حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام است
 و در بیان صفات و مناقب
 او است
 و نویسنده
 در این کتاب
 از کتب
 قدسیه
 است
 و در این
 کتاب
 از کتب
 قدسیه
 است



در بیان معنی الفاظ بمسوط و مفرده این حرف چون در اول کلام شنائی
یعنی دو حرف واقع شود همیشه مفتوح باشد و ما بعدش بر حرکت خود چون اگر
و ابرو بادابی که در اصل گرد و باد و بی بود فردوسی گوید بیت
ابر باره جنگو سوار تا بردن رفت از قلمه یوسا و رو گوید بیت
تا خوشی ابر گل رخ تو کردی بشی و ششم شده است سوخته چون اشک
یا بی بی فردوسی گوید بیت ابا طلعت فاخر از خرمی و همی رفتی و
مینوسی ریم و حکم اسدی گوید بیت بدو گفت ایدرانی کام تو نه یوم
نه جویم بجز نام تو نه سعدی گوید بیت ابی حکم سرع آب خوردن خطاست
و اگر خون لقیوت بریزی روانست و استشهاد بدین بیت وقتی شود که
در مصرع اول بجای نه لفظ الف یعنی ابی باشد یا بدینچه در اکثر نسخ نه بی بنون
تا فیه یا بی بی یا نه دیده شد استلال کام نمی شود و چون در اول تلامی یا
رباعی یا خجاسی غیره واقع شود یا بعدا و ساکن کنند اگر اجتماع ساینین لازم
آید و همان حرکت بعد و در هندو این الف را فارسیان لفت و صل
گویند چون اشکم داتم و اشکره و اشتر و اشلم و عجوبه و اشتر و اشگرف
و افراسیاب که در اصل شکم و شتم و شکره یکسر اول و شتر و شستلم
و عجوبه بالضم و شتر و شگرف و افراسیاب بالفتح بود امیر خسرو گوید
بیت اشکره را گشت بهین دستگاه از بهر خویش زبردست شاه

در این حرف چون در اول کلام شنائی
یعنی دو حرف واقع شود همیشه مفتوح باشد و ما بعدش بر حرکت خود چون اگر
و ابرو بادابی که در اصل گرد و باد و بی بود فردوسی گوید بیت
ابر باره جنگو سوار تا بردن رفت از قلمه یوسا و رو گوید بیت
تا خوشی ابر گل رخ تو کردی بشی و ششم شده است سوخته چون اشک
یا بی بی فردوسی گوید بیت ابا طلعت فاخر از خرمی و همی رفتی و
مینوسی ریم و حکم اسدی گوید بیت بدو گفت ایدرانی کام تو نه یوم
نه جویم بجز نام تو نه سعدی گوید بیت ابی حکم سرع آب خوردن خطاست
و اگر خون لقیوت بریزی روانست و استشهاد بدین بیت وقتی شود که
در مصرع اول بجای نه لفظ الف یعنی ابی باشد یا بدینچه در اکثر نسخ نه بی بنون
تا فیه یا بی بی یا نه دیده شد استلال کام نمی شود و چون در اول تلامی یا
رباعی یا خجاسی غیره واقع شود یا بعدا و ساکن کنند اگر اجتماع ساینین لازم
آید و همان حرکت بعد و در هندو این الف را فارسیان لفت و صل
گویند چون اشکم داتم و اشکره و اشتر و اشلم و عجوبه و اشتر و اشگرف
و افراسیاب که در اصل شکم و شتم و شکره یکسر اول و شتر و شستلم
و عجوبه بالضم و شتر و شگرف و افراسیاب بالفتح بود امیر خسرو گوید
بیت اشکره را گشت بهین دستگاه از بهر خویش زبردست شاه

در این حرف چون در اول کلام شنائی
یعنی دو حرف واقع شود همیشه مفتوح باشد و ما بعدش بر حرکت خود چون اگر
و ابرو بادابی که در اصل گرد و باد و بی بود فردوسی گوید بیت
ابر باره جنگو سوار تا بردن رفت از قلمه یوسا و رو گوید بیت
تا خوشی ابر گل رخ تو کردی بشی و ششم شده است سوخته چون اشک
یا بی بی فردوسی گوید بیت ابا طلعت فاخر از خرمی و همی رفتی و
مینوسی ریم و حکم اسدی گوید بیت بدو گفت ایدرانی کام تو نه یوم
نه جویم بجز نام تو نه سعدی گوید بیت ابی حکم سرع آب خوردن خطاست
و اگر خون لقیوت بریزی روانست و استشهاد بدین بیت وقتی شود که
در مصرع اول بجای نه لفظ الف یعنی ابی باشد یا بدینچه در اکثر نسخ نه بی بنون
تا فیه یا بی بی یا نه دیده شد استلال کام نمی شود و چون در اول تلامی یا
رباعی یا خجاسی غیره واقع شود یا بعدا و ساکن کنند اگر اجتماع ساینین لازم
آید و همان حرکت بعد و در هندو این الف را فارسیان لفت و صل
گویند چون اشکم داتم و اشکره و اشتر و اشلم و عجوبه و اشتر و اشگرف
و افراسیاب که در اصل شکم و شتم و شکره یکسر اول و شتر و شستلم
و عجوبه بالضم و شتر و شگرف و افراسیاب بالفتح بود امیر خسرو گوید
بیت اشکره را گشت بهین دستگاه از بهر خویش زبردست شاه

نام دو ایست
کوته باو آرد
نیز نام کنیز است
که برادر یحیی است
اسرافیل نام هم
یعقوب علیه السلام
علیه السلام بود
ابن یاسین غلط است
از نجیب و نام

و در بعضی جا افاده معنی قسم میکند چون حقاً و با معنی قسم حق و قسم رب و در
آخر الفاظ ترکیبی بجای هائی مختلف واقع شود آن را الف خواندن غلط
لیکن در نوشتن بالف باید نوشت چون سر کا و چلکا و تما و نیز الف که آخر
کلمه را علام مهندی واقع شود آنرا بالف باید نوشت و بعضی بر آنند که آنرا بهاء
مختلفی باید نوشت چون سوانه و کلیان نام قریه که بهندی سوانا و کلیان گویند
و تحقیق آن است که اسمی رجال را بالف و علامه و اصحاب را بها
باید نوشت چون پرا کا و کر پا و کلید و بال بدل شود چون باین و بین
و بی یا چون از منان ویر منان و اکدش و یکدش بمعنی دو چون
از آد و غیره که آن را ویلم تیر که و مولد بعر بے و دو رگه بفارسی
گویند بنیامین گوید میت چند بنیامین که هر کس بے می از تاثیر
شان بے کندستی و مخموری چو چشم یکدشان بے و چون در میان
و دو کلمه واقع شود برای اتصال معنی کلمه اول باشد بمعنی کلمه ثانی
چون دوشا و دوشش لبالب مال یعنی دوش بروش و لب
لبب مال بآل بچنین زنگارنگ و گوناگون و دو و دو گایو که در
اصل رنگ برنگ گون بگون و دو و دو تگ و پو بوج حق نیست
که الف این کلمات بر می باشد چنانچه در باب دوم مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و گاهی بمعنی و او عطف آید چون شبها روز

این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰

هر که در بادام هم شک نماند و بقای چون چاق و چاق و به مثل
 خاک و پاک و بجز و بجز بفتح اول و یا به معروف یعنی پسندیده و نام
 سرگودرز که سهراب است و او در جنگ زنده گرفت و قتی که با پیران
 نه رفت در قتل سپیدوز که در سبزوار است فردوسی گوید
 بحیر و لا و میان راه بست و بران باره نیز تگ نیشست
 هم او گوید بیت لبتاه جهان گفت ز رشتت سر که در دین ما این
 نباشد بخیر و همچنین خلا لوش و هلا لوش یعنی فتنه و آشوب و خرو و سیر و نام
 گشت دست و دست و معنی معروف و این حرف در آخر کلمه افاده معنی
 حال کس چون گزید و زید و کس دگاسه بتبادل شود چون
 خاد و خات معنی غلیو از و شواد و شوات یعنی سرفاب
 و زرد و زرت معنی غله معروف که اهل هند آنرا اجوار و جوهری گویند
 اسحاق گوید بیت خشکی نان زرت و سردی بخت هر دو دارم
 و کریم و مستوف و تراوی گوید بیت پیش سیرغ قاف همت تو به رخنه
 صبح از زن زرد ده و بنزال معنی چون آورد و آذر معنی آتش و نام پدر
 ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام و نبید و نبیت
 معنی شراب حکیم سنائی گوید بیت دایه او را بود که مادر نیست
 مایه او جز آب او نیست و خواجه حافظ گوید

این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰

این کتاب در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰
 در روز دوشنبه در ماه رجب در سال ۱۰۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

مخمّر ابینا زدن خورش
 و مخمّر با لک زدن خورش
 مخمّر این صورت در کف دست
 و مخمّر این صورت در کف دست
 و مخمّر این صورت در کف دست
 و مخمّر این صورت در کف دست

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سو خانه آید همین سوار و یار و رستم جنگجو به آخر نهد ب خداوند و
 و باید دانست که واو گاه بیای غری بدل شود چون نوشته و
 بنشته و گاه بیای فارسی بدل شود چون وام و پام و گاه بیای چون
 یاده و یافه یعنی بیوده انوری گوید بیت پدر آنرا اندیده اند آخر
 این گداز اوگان یافه داری و دو قسمت خط است که آنرا تلفظ
 خوانند و غیر ظاهر که آنرا مخفی گویند اما با آنکه تلفظ در جمع بحال خود مانده
 چون گره ها و زره ها جمع گره و زره و در لغت مفتوح بود چون گرهک و
 وزرک و در اضافت ماسور بود چنانچه گره من زره تو و با آنکه
 ما قبل مفتوح جزو رکبه که ما قبلش الف باشد و بصورت شعر
 حذف گشته مافیه نه شد چون ره و چه که در اصل راه و چاه و کاه
 بود الا بندرت چون ده و ده و ده کلمات تعجب و نیند با آنکه ما قبل
 مضموم غیر از لفظی که پیش آن واو بود و بصورت شعری و فون گشته
 بنظر در نیامده چون گره و انده که در اصل گروه و اندوه بود و
 اما مخفی چهارست اول آنکه براس نسبت شباهت در آخر کلمات
 آرند چون دندان و دندان و دست و دست و گوش و گوش و گوشه و همچنین
 کسیکه مشابه بدیوان باشد دوم آنکه براس تشخیص تعیین مدت
 آرند چون یک ساله و یک روزه و یک شبه و یک ساعته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



عالمی

به آب و گل به که بختی لوک گرد و چون گذر باشد به پلوانش به ون
 چون اشتر و ن و پلون و پیلون یعنی مانند اشتر و مانند پل و مانند
 پیل شاعر گوید بیت تعلق بگسل از دنیا اگر آسا لیشه خواهی به
 که گریه به ز اشتری توانی رفت بر پلون به و ندر چون حسداوند
 و پولا و ندر و پیوند یعنی مانند خدا و مانند پولا و مانند پل و آوند چون
 خوشایند یعنی مانند خویش حق اینست که این چهار کلمات بر آ
 نسبت می آیند پیده چون ترجمیده یعنی مانند ترنج متو لوسه گوید
 بیت گفت شایبانش و فرود آو بخت گنج به شد ترجمیده
 ترش چون ترنج به آس چون شیر آس و مرد آسا یعنی مانند
 شیر و مانند مرد سان چون شیر سان و بیر سان و ار
 چون خواجه دار و غلام واری یعنی مانند خواجه و مانند غلام
 سار چون خاکسار و سنگسار یعنی مانند خاک و مانند
 سنگ پیش چون شیر پیش و شش چون شیر و شش
 یعنی مانند شیر و شش چون شاه شش و ماه شش یعنی مانند
 شاه و مانند بدر گوید بیت قدر خان قدر قیصر قصر دارا را می
 آرش ریش به سیاوش شش مویید به شش تن منکب و شش
 بیان کلماتی که افاده معنی تصنیف کنند

به آب و گل به که بختی لوک گرد و چون گذر باشد به پلوانش به ون
 چون اشتر و ن و پلون و پیلون یعنی مانند اشتر و مانند پل و مانند
 پیل شاعر گوید بیت تعلق بگسل از دنیا اگر آسا لیشه خواهی به
 که گریه به ز اشتری توانی رفت بر پلون به و ندر چون حسداوند

به آب و گل به که بختی لوک گرد و چون گذر باشد به پلوانش به ون
 چون اشتر و ن و پلون و پیلون یعنی مانند اشتر و مانند پل و مانند
 پیل شاعر گوید بیت تعلق بگسل از دنیا اگر آسا لیشه خواهی به
 که گریه به ز اشتری توانی رفت بر پلون به و ندر چون حسداوند
 و پولا و ندر و پیوند یعنی مانند خدا و مانند پولا و مانند پل و آوند چون
 خوشایند یعنی مانند خویش حق اینست که این چهار کلمات بر آ
 نسبت می آیند پیده چون ترجمیده یعنی مانند ترنج متو لوسه گوید
 بیت گفت شایبانش و فرود آو بخت گنج به شد ترجمیده
 ترش چون ترنج به آس چون شیر آس و مرد آسا یعنی مانند
 شیر و مانند مرد سان چون شیر سان و بیر سان و ار
 چون خواجه دار و غلام واری یعنی مانند خواجه و مانند غلام
 سار چون خاکسار و سنگسار یعنی مانند خاک و مانند
 سنگ پیش چون شیر پیش و شش چون شیر و شش
 یعنی مانند شیر و شش چون شاه شش و ماه شش یعنی مانند
 شاه و مانند بدر گوید بیت قدر خان قدر قیصر قصر دارا را می
 آرش ریش به سیاوش شش مویید به شش تن منکب و شش
 بیان کلماتی که افاده معنی تصنیف کنند

آخر و فدا می نماید و لام و تاء در این کلمات
 یعنی باغ و طاق و میزه و چو و مشک و خرو
 و نا و خرو و او و ساکن چون پس و و بیانش گذشت بیان
 کلماتی که افاده معنی لیاقت کند و آخر چون شاه و گوشتوار
 و جامه و اری یعنی لائق شاه و لائق گوشت و لائق جامه
 اند چون مردانه و شاهانه و بزرگانه معنی لائق مرد و لائق شاه و لائق
 بزرگ گان چون شایگان و رایگان که در اصل شاهگان
 و راهگان بودند معنی لائق شاه یعنی خوب و لائق راه یعنی خوار
 و متبذل بیان کلماتی که افاده معنی محافظت
 کنند بان چون دربان و ساربان معنی نگاه دارنده در و
 نگاه دارنده سار یعنی شتر و آخر چون چوبدار و پرده دار و راه دار
 یعنی دارنده چوب و دارنده پرده و دارنده راه و ان چون
 بهلوان و بندلوان معنی نگاه دارنده بهل و نگاه دارنده بندی
 و در عوام بندیان را بندلوان گویند و این خفض غلط است
 بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف بکس کنند
 ناک چون غناک و سمناک گیس چون شرگمین و سگمین و
 خشگمین بن چون نمین و اندوین بیان کلماتی که افاده

آخر و فدا می نماید و لام و تاء در این کلمات
 یعنی باغ و طاق و میزه و چو و مشک و خرو
 و نا و خرو و او و ساکن چون پس و و بیانش گذشت بیان
 کلماتی که افاده معنی لیاقت کند و آخر چون شاه و گوشتوار
 و جامه و اری یعنی لائق شاه و لائق گوشت و لائق جامه
 اند چون مردانه و شاهانه و بزرگانه معنی لائق مرد و لائق شاه و لائق
 بزرگ گان چون شایگان و رایگان که در اصل شاهگان
 و راهگان بودند معنی لائق شاه یعنی خوب و لائق راه یعنی خوار
 و متبذل بیان کلماتی که افاده معنی محافظت
 کنند بان چون دربان و ساربان معنی نگاه دارنده در و
 نگاه دارنده سار یعنی شتر و آخر چون چوبدار و پرده دار و راه دار
 یعنی دارنده چوب و دارنده پرده و دارنده راه و ان چون
 بهلوان و بندلوان معنی نگاه دارنده بهل و نگاه دارنده بندی
 و در عوام بندیان را بندلوان گویند و این خفض غلط است
 بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف بکس کنند
 ناک چون غناک و سمناک گیس چون شرگمین و سگمین و
 خشگمین بن چون نمین و اندوین بیان کلماتی که افاده

سار و ساربان و ساربان

باغ و طاق و میزه و چو و مشک و خرو و نا و خرو و او و ساکن چون پس و و بیانش گذشت بیان کلماتی که افاده معنی لیاقت کند و آخر چون شاه و گوشتوار و جامه و اری یعنی لائق شاه و لائق گوشت و لائق جامه اند چون مردانه و شاهانه و بزرگانه معنی لائق مرد و لائق شاه و لائق بزرگ گان چون شایگان و رایگان که در اصل شاهگان و راهگان بودند معنی لائق شاه یعنی خوب و لائق راه یعنی خوار و متبذل بیان کلماتی که افاده معنی محافظت کنند بان چون دربان و ساربان معنی نگاه دارنده در و نگاه دارنده سار یعنی شتر و آخر چون چوبدار و پرده دار و راه دار یعنی دارنده چوب و دارنده پرده و دارنده راه و ان چون بهلوان و بندلوان معنی نگاه دارنده بهل و نگاه دارنده بندی و در عوام بندیان را بندلوان گویند و این خفض غلط است بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف بکس کنند ناک چون غناک و سمناک گیس چون شرگمین و سگمین و خشگمین بن چون نمین و اندوین بیان کلماتی که افاده



معنی نسبتی کنده چون و پیشی و مشتقی یعنی منسوب بدین و مشتقین من مشتقین
و نزدیک و آهنگین منسوب بسیم و زرو آهن و چون یک سال و یک روز
و فرزانه و دیوانه اک چون مفاک منسوب بفتح و فعاک منسوب بفتح
معنی بت ال چون پیران و ایران و کاشان انه چون ما هانه و
سالانه و روزانه ان چون رگین رگین یعنی رگین منسوب
بر یک در یک منسوب بر پنج و جوشن منسوب بجوشن یعنی حلقه و
نخچ منسوب بفتح یعنی مرد بزرگ لب فرود سی گوید بیت
خروشان ز کابل میرفت زال و فرومشته پنچ بر آهسته بال
ناصر خسرو گوید ملک خداوند م زبانه روی کرده است
سیاه و پنچ و تاریک و دیو و سی چون را بهویه پدر است
محدث مشهور منسوب براه که در راه تولد شده بود همچنین
مشکویه شاگرد خلیل منسوب بمشک زیرا که خوش خلق بود همچنین
عمریه که جدش عمر نام داشت و بابویه منسوب به باب
معنی پدر و بابا بزیادت الف است چنانچه با و اقلب
باس ثانی با و همچنین سیبویه شاگرد خلیل نحو منسوب
بسیب زیرا که رخساره اش چون سیب سرنج بود و بعضی
گفته اند که اکشیر سیب بازی می کرد بیان کلماتی

معنی نسبتی کنده چون و پیشی و مشتقی یعنی منسوب بدین و مشتقین من مشتقین
و نزدیک و آهنگین منسوب بسیم و زرو آهن و چون یک سال و یک روز
و فرزانه و دیوانه اک چون مفاک منسوب بفتح و فعاک منسوب بفتح
معنی بت ال چون پیران و ایران و کاشان انه چون ما هانه و
سالانه و روزانه ان چون رگین رگین یعنی رگین منسوب
بر یک در یک منسوب بر پنج و جوشن منسوب بجوشن یعنی حلقه و
نخچ منسوب بفتح یعنی مرد بزرگ لب فرود سی گوید بیت
خروشان ز کابل میرفت زال و فرومشته پنچ بر آهسته بال
ناصر خسرو گوید ملک خداوند م زبانه روی کرده است
سیاه و پنچ و تاریک و دیو و سی چون را بهویه پدر است
محدث مشهور منسوب براه که در راه تولد شده بود همچنین
مشکویه شاگرد خلیل منسوب بمشک زیرا که خوش خلق بود همچنین
عمریه که جدش عمر نام داشت و بابویه منسوب به باب
معنی پدر و بابا بزیادت الف است چنانچه با و اقلب
باس ثانی با و همچنین سیبویه شاگرد خلیل نحو منسوب
بسیب زیرا که رخساره اش چون سیب سرنج بود و بعضی
گفته اند که اکشیر سیب بازی می کرد بیان کلماتی

معنی نسبتی کنده چون و پیشی و مشتقی یعنی منسوب بدین و مشتقین من مشتقین
و نزدیک و آهنگین منسوب بسیم و زرو آهن و چون یک سال و یک روز
و فرزانه و دیوانه اک چون مفاک منسوب بفتح و فعاک منسوب بفتح
معنی بت ال چون پیران و ایران و کاشان انه چون ما هانه و
سالانه و روزانه ان چون رگین رگین یعنی رگین منسوب
بر یک در یک منسوب بر پنج و جوشن منسوب بجوشن یعنی حلقه و
نخچ منسوب بفتح یعنی مرد بزرگ لب فرود سی گوید بیت
خروشان ز کابل میرفت زال و فرومشته پنچ بر آهسته بال
ناصر خسرو گوید ملک خداوند م زبانه روی کرده است
سیاه و پنچ و تاریک و دیو و سی چون را بهویه پدر است
محدث مشهور منسوب براه که در راه تولد شده بود همچنین
مشکویه شاگرد خلیل منسوب بمشک زیرا که خوش خلق بود همچنین
عمریه که جدش عمر نام داشت و بابویه منسوب به باب
معنی پدر و بابا بزیادت الف است چنانچه با و اقلب
باس ثانی با و همچنین سیبویه شاگرد خلیل نحو منسوب
بسیب زیرا که رخساره اش چون سیب سرنج بود و بعضی
گفته اند که اکشیر سیب بازی می کرد بیان کلماتی



قشتم بهم بتدین دل با جگر و تنای
 است پیچ و رافارسی دل با جگر بهم انده
 باشد و بجای سوزش از دهن
 سله بمانی

که افاده معنی رنگ کند چون وام و فام و پام و گونه و گون و چرده و چرته
لیکن این دو کلمه بجز از ترکیب بکار سیاه دیده نشده چون سیر
چرده و سیر چرته حافظ گوید بیت آن سیر چرده که شیر بنی عالم
با دوست به چشم میگون لب خندان دل خرم با دوست
بیان کلماتی که افاده معنی حاصل مصدر کند گی چون بخشش
و خرسندگی و شرمندگی اگر چون گفتار و رفتار و کردار معنی
گفتن و رفتن و کردن بخشش چون آفرینش و بخشش یعنی
آفریدن و بخش کردن بیان کلماتی که افاده معنی
ظرفیت کند سار چون نمک سار یعنی جایی که نمک زار چون
کارزار یعنی جایی که بار چون رودبار یعنی جایی که رودستان
چون اولستان یعنی جایی که اوپه و آن چون قلعه دان یعنی جایی
که قلعه و نمک و آن و سرمدان یعنی جایی که نمک و جایی که سر
و سر چون آوند که در اصل آب و نود بود بار ابوا و بدل کردند
بعده بحسب اجتماع و ادین یک و او را حذف کردند باب دوم
در بیان قواعد کلیه و فوائد جزیه قاعده
ما قبل الف ساکن همیشه مفتوح باشد و در رسم الخط با بعد هرگز
متصل نشود و ما قبل و او معروف و مجهول ضم بود و همچنین ما قبل

[illegible]

سالم بن عبد الوهاب

یا را کسره بود و همچنین متصل نه شود با بعد خود و ال و ذال در او ز او
 و او در کتابت قاعده هرگاه بر اول نفع که مصدر بالف باشد
 با ^{کمالاً} زائده و میم نمی و نون نفی در آرند الف را بیابدل کنند چون
 بنفکن و یگفن و نطقند و گاه این الف را حذف کنند چون بنفکن و
 منفکن و نطقند قاعده چون بر الف ممدوده که در حقیقت
 دو الف است با زائده یا میم نمی یا نون نفی در آرند الف
 اول را بیابدل کنند و حذف نه کنند مگر بضرورت شعر چون
 بیار است و میار و نیاز مود که نمی توان گفت در سبوت کلام
 بار است و نیاز مود و همچنین اگر کلمه دیگر بر الف ممدوده در
 بیابدل کنند چون آسیاب که در اصل آس آب بود قاعده
 بای زائده که در اول امر یا ماضی داخل شود حکم همزه وصل دارد که
 در کلام عرب است یعنی ما بعد او که بجای کلمه است اگر متحرک مفتوح
 یا مکسور باشد بای مکسور در اول او در آرند چنانچه برودیده و بدار و بگیر
 که در اصل برودیده و دار و گیر بود و اگر مضموم بود بای مضموم در اول او
 در آرند چون بخور و کین که در اصل خور و کن بود و اگر ساکن بود با بعد او
 نظر کرده همین دستور عمل نماید چنانچه بستان و بستیم و بسیر و بگذاشت
 و گرفت و بسیر و این حکم با استقرار ناقص مؤلف کلیه می نماید

۲۹
 در کتب عربی
 ۳۹
 ۱۲

رساله در قواعد

در آن کلمات معمول نیست چون نباید و نگار و تقدیم بای زائده بر نون و
تقدیم نون بر با غلط است حکیم سنائی گوید بیست
جان دانا ز دین غذا سازد و در تیا بد غذا بنگذا ردقا عده
چون در کلمه با و نون متعارف شود هر دو را بهم می شود بدل کنند
بشرطی که در اول کلمه نباشد چون کنبلی و کملی و خنب
و خنم و خنجره و خمره و دینل و دمل و انبلی و املی و ونب
و دم و سنب و ستم و کنب و کم نام شهری است که بجزای قسم
بقلب کات بقات چنانچه کند و فدا عده در املای فارسی
بعد از ضم و واو گاشت و پس کسره یا نوشتن در بعضی مواضع
است و در ترکی اکثرا چنانچه مغل و خش که در رسم الخط منقول
بزیادت و او بعد غین و خوشش بزیادت آن بعد خا
می نویسند قاعده در فارسی ترکیب توصیفی و ترکیب اضافی
بریک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که هم میتوان گفت موصوف
و صفت یعنی غلام چه طور غلامی که خودش عاقل است
و هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کسی که او عاقل است
یا عاقل نام دارد لهذا متقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف
یا زباده می کردند و می گفتند برتقت بر و صفت

در آن کلمات معمول نیست چون نباید و نگار و تقدیم بای زائده بر نون و
تقدیم نون بر با غلط است حکیم سنائی گوید بیست
جان دانا ز دین غذا سازد و در تیا بد غذا بنگذا ردقا عده
چون در کلمه با و نون متعارف شود هر دو را بهم می شود بدل کنند
بشرطی که در اول کلمه نباشد چون کنبلی و کملی و خنب
و خنم و خنجره و خمره و دینل و دمل و انبلی و املی و ونب
و دم و سنب و ستم و کنب و کم نام شهری است که بجزای قسم
بقلب کات بقات چنانچه کند و فدا عده در املای فارسی
بعد از ضم و واو گاشت و پس کسره یا نوشتن در بعضی مواضع
است و در ترکی اکثرا چنانچه مغل و خش که در رسم الخط منقول
بزیادت و او بعد غین و خوشش بزیادت آن بعد خا
می نویسند قاعده در فارسی ترکیب توصیفی و ترکیب اضافی
بریک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که هم میتوان گفت موصوف
و صفت یعنی غلام چه طور غلامی که خودش عاقل است
و هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کسی که او عاقل است
یا عاقل نام دارد لهذا متقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف
یا زباده می کردند و می گفتند برتقت بر و صفت

در آن کلمات معمول نیست چون نباید و نگار و تقدیم بای زائده بر نون و
تقدیم نون بر با غلط است حکیم سنائی گوید بیست
جان دانا ز دین غذا سازد و در تیا بد غذا بنگذا ردقا عده
چون در کلمه با و نون متعارف شود هر دو را بهم می شود بدل کنند
بشرطی که در اول کلمه نباشد چون کنبلی و کملی و خنب
و خنم و خنجره و خمره و دینل و دمل و انبلی و املی و ونب
و دم و سنب و ستم و کنب و کم نام شهری است که بجزای قسم
بقلب کات بقات چنانچه کند و فدا عده در املای فارسی
بعد از ضم و واو گاشت و پس کسره یا نوشتن در بعضی مواضع
است و در ترکی اکثرا چنانچه مغل و خش که در رسم الخط منقول
بزیادت و او بعد غین و خوشش بزیادت آن بعد خا
می نویسند قاعده در فارسی ترکیب توصیفی و ترکیب اضافی
بریک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که هم میتوان گفت موصوف
و صفت یعنی غلام چه طور غلامی که خودش عاقل است
و هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کسی که او عاقل است
یا عاقل نام دارد لهذا متقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف
یا زباده می کردند و می گفتند برتقت بر و صفت

در آن کلمات معمول نیست چون نباید و نگار و تقدیم بای زائده بر نون و
تقدیم نون بر با غلط است حکیم سنائی گوید بیست
جان دانا ز دین غذا سازد و در تیا بد غذا بنگذا ردقا عده
چون در کلمه با و نون متعارف شود هر دو را بهم می شود بدل کنند
بشرطی که در اول کلمه نباشد چون کنبلی و کملی و خنب
و خنم و خنجره و خمره و دینل و دمل و انبلی و املی و ونب
و دم و سنب و ستم و کنب و کم نام شهری است که بجزای قسم
بقلب کات بقات چنانچه کند و فدا عده در املای فارسی
بعد از ضم و واو گاشت و پس کسره یا نوشتن در بعضی مواضع
است و در ترکی اکثرا چنانچه مغل و خش که در رسم الخط منقول
بزیادت و او بعد غین و خوشش بزیادت آن بعد خا
می نویسند قاعده در فارسی ترکیب توصیفی و ترکیب اضافی
بریک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که هم میتوان گفت موصوف
و صفت یعنی غلام چه طور غلامی که خودش عاقل است
و هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کسی که او عاقل است
یا عاقل نام دارد لهذا متقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف
یا زباده می کردند و می گفتند برتقت بر و صفت



۱۱ هجری ۱۲۰۰ قمری
 در شهر کاشان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۰ قمری
 در شهر کاشان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۰ قمری

که در عربی بی واد عطف آید و در فارسی بواو عطف قاعده و چنانکه
 در عربی منصرف و جازم باشد و در فارسی نیز منصرف است باشد و جازم
 جازم چون نماز و افکار که نمی توان گفت می نماز و می افکار و منصرف
 چون شگافت و نواخت که میتوان گفت می شگافت و می نواخت و علامت
 امتیاز آنکه هر صیغه که مصدرش با انضمام لفظ کردن و شدن آید جازم
 است چون نماز کردن و افکار کردن و هر صیغه که مصدرش بی انضمام
 کردن و شدن از اصل صیغه آید منصرف است چون شگافتن و نواختن
 قاعده گاه صیغه ماضی را بجای مصدر و حاصل با مصدر
 استعمال کنند چون کردنی کردن و کردار و گفتن و گفتار
 سعدی گوید بمیت گفت عالم بگوشتش جان بشنود و در نماز
 بگفتنش کردار یعنی گفتار عالم بگوشتش جان بشنود قاعده کلیه که در
 آخر او الف یا یا یا باشد در حالت نسبت آن الف و یا و یا را بواو
 بدل کنند چون مصطفی و مصطفوی و مرتضی و مرتضوی و ربی و
 ربوی و سانه و سانوی گاهی حذف هم کنند چون مک و مکی و بنگال و بنگالی
 و گاهی بجای فارسی بدل نمایند چون خانه و خانگی و پرده و پردگی
 و گاهی حرف ثالث را اگر یا یا باشد حذف کنند
 چون مدنی نسبت به مدینه و قرشی نسبت به قریش

خاص که در لغت
 رسالت و نامه در آن
 و لفظ در آن
 از آن که در لغت
 است چون الف و ص
 و در شهر کاشان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۰ قمری
 در شهر کاشان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۰ قمری

در شهر کاشان
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۰ قمری



در سخن سعدی گوید بیت سگ احباب کهف روزی چند به بے نیکان
گرفت و مردم شد به غریبه گوید بیت اس غریبی بایان ز بار کجا نشیند
او بند زهر و تقویٰ نام مردم قلندر به سعدی گوید بیت کوه من شون
چشم د بے باک به تاغیب مرا بمن نمایند و کسانیکه ازین تحقیق
خبر ندارند در بیت سابق از نیک بیت از صحبت دوستان
بر خیزد که اخلاق بد هم حسن نمایند با شد لفظ دوستان را که
بصیغه جمع است دوستی بصیغه مفرد خوانند و لفظ نمایند را
نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسبی معتبره یافته نشده است
و همچنین لفظ حور را که در عربی جمع حور است پارسیان
گاه به مفرد استعمال کنند لهذا شیخ سعدی قدس الله سره
بالت و نون جمع نموده می فرماید بیت حوران بهشتی را
دورخ بود اعراف به از دوزخیان پرس که اعراف بهشت
است و گاه به جمع هم آید چنانچه مولف در تکرار قصاید عرفی
گوید بیت شگفته با دگلستان عیش تو زانسان به که حور حلد
تماشا کنند زان نرگس قاعده فعل و قسم است لازم و متعدی
لازم آن را گویند که معنی آن بفاعل تمام شود و مفعول
را نخواهد چون شستن استادن که میتوان گفت شست

در سخن سعدی گوید بیت سگ احباب کهف روزی چند به بے نیکان
گرفت و مردم شد به غریبه گوید بیت اس غریبی بایان ز بار کجا نشیند
او بند زهر و تقویٰ نام مردم قلندر به سعدی گوید بیت کوه من شون
چشم د بے باک به تاغیب مرا بمن نمایند و کسانیکه ازین تحقیق
خبر ندارند در بیت سابق از نیک بیت از صحبت دوستان
بر خیزد که اخلاق بد هم حسن نمایند با شد لفظ دوستان را که
بصیغه جمع است دوستی بصیغه مفرد خوانند و لفظ نمایند را
نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسبی معتبره یافته نشده است
و همچنین لفظ حور را که در عربی جمع حور است پارسیان
گاه به مفرد استعمال کنند لهذا شیخ سعدی قدس الله سره
بالت و نون جمع نموده می فرماید بیت حوران بهشتی را
دورخ بود اعراف به از دوزخیان پرس که اعراف بهشت
است و گاه به جمع هم آید چنانچه مولف در تکرار قصاید عرفی
گوید بیت شگفته با دگلستان عیش تو زانسان به که حور حلد
تماشا کنند زان نرگس قاعده فعل و قسم است لازم و متعدی
لازم آن را گویند که معنی آن بفاعل تمام شود و مفعول
را نخواهد چون شستن استادن که میتوان گفت شست

در سخن سعدی گوید بیت سگ احباب کهف روزی چند به بے نیکان
گرفت و مردم شد به غریبه گوید بیت اس غریبی بایان ز بار کجا نشیند
او بند زهر و تقویٰ نام مردم قلندر به سعدی گوید بیت کوه من شون
چشم د بے باک به تاغیب مرا بمن نمایند و کسانیکه ازین تحقیق
خبر ندارند در بیت سابق از نیک بیت از صحبت دوستان
بر خیزد که اخلاق بد هم حسن نمایند با شد لفظ دوستان را که
بصیغه جمع است دوستی بصیغه مفرد خوانند و لفظ نمایند را
نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسبی معتبره یافته نشده است
و همچنین لفظ حور را که در عربی جمع حور است پارسیان
گاه به مفرد استعمال کنند لهذا شیخ سعدی قدس الله سره
بالت و نون جمع نموده می فرماید بیت حوران بهشتی را
دورخ بود اعراف به از دوزخیان پرس که اعراف بهشت
است و گاه به جمع هم آید چنانچه مولف در تکرار قصاید عرفی
گوید بیت شگفته با دگلستان عیش تو زانسان به که حور حلد
تماشا کنند زان نرگس قاعده فعل و قسم است لازم و متعدی
لازم آن را گویند که معنی آن بفاعل تمام شود و مفعول
را نخواهد چون شستن استادن که میتوان گفت شست



امان جمع است
یعنی بخاک است
استمال کنند
و همیشه با هم
می دارند
باشد دیوان
به تازی بنام
شخص بهول
که خون باشد
اول و سکون
لا بعم

زید و استاد عمر و متعدی آنرا گویند که معنی آن از فاعل بخواب و ز
کرده بمفعول تعلق گیرد چون زدن و خوردن که میتوان گفت
ز و فلان بهمان را و خورد بهمان نان را قاعده بعضی افعال لازم
و متعدی هر دو می آیند چون سوختن و پیوستن و افروختن و
پوشیدن و آینه شدن و آموختن و بختن و شکستن و غیر ذلک
فردوسی گوید بیت درید و برید و شکست و به بست
یلان را سر و سینه و پا و دست و فرخی گوید بیت شکست
رنگ رخت حسن در بر میدنهادست و بلی چو پر شکند مرغ بر پریدنهاست
قاعده چون خواهی که فعل لازم را متعدی کنند صیغه حال را
از ان فعل برآورده الف و نون ماقبل آخر او را باده نماید
و بهمان دستور یا ضی و مستقبل و امر و نهی از و اشتقاق کنند
چون شکستن و نشاندن و سائیدن و سایاندن و خفتن و خساندن
در میدن و در ماندن و دانستن و داناندن و خواندن و خواناندن و نوشتن
و نویساندن و بختن و پزاندن و روختن و روبانیدن و غیر ذلک
اما آوردن متعدی آمدن نیست برای خود فعل ملحقه است
قاعده چهارده صیغه ماضی و مضارع که نزد عرب مستداول
و مستعار است شش صیغه در کلام فارسی مقرر شده باین

امان جمع دل بست
یعنی بنحیجان و دلبران
و بهیسانان و دلاویزان
و نام پهلوانان بهیسان
و نورانی که در دست
و زبان بسیار از ایرانی
گفته شده و او بسیار
فغان هم می گفته اند
بسیار

الف و نون با و
 که در علامت مصدر
 که در آن است الف
 نمودن نشان حاصل
 شد **ح** در سایر
 که صیغه مضارع
 است الف و
 چون تا قبل از
 که آن با است
 زباده نخوده بعد
 آن علامت

لایحه
 برای جبران مصدق
 سه روز بخیر بود
 و دندان را
 علی کریم
 اینجیل
 محمد شمس
 شمس
 سبکون
 ناصر
 علی

نقطه شش صیغه مؤنث غائب و حاضر بالتمام ترک شده چه در فارسی
مذکر و مؤنث یکسان است و از شش صیغه مذکر غائب و حاضر دو
صیغه تثنیه ترک شده چه در فارسی هر چه از واحد زیاده باشد
اعداد جمع است و دو صیغه واحد متکلم و متکلم مع الغیر بحال خود مانده و آن
شش صیغه این است کرد و میکنند و خواهد کرد و خواهند کردند و مؤنث
غائب کردن می کنند و خواهند کردند و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
غائب کردی و می کنی و خواهی کرد و خواهند کردند و مؤنث حاضر
کردید و می کنید و خواهید کرد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث حاضر
کردیم و می کنیم و خواهیم کرد و واحد متکلم مذکر و مؤنث کردیم و میکنند و خواهیم
کرد و تثنیه و جمع متکلم مذکر و مؤنث قاعده پوشیده نماند که جمیع افعال
متصرفه بر پنج گونه است ماضی و مستقبل و حال و امر و نهی ماضی آنرا
گویند که بزمان گذشته تعلق دارد چون کرد یعنی در زمان
گذشته و یا قبل آنرا و همیشه ساکن باشد مگر در بعضی جا که متعذر
است چون زیور و مستقبل آنرا گویند که بزمان آینده تعلق
دارد چون خواهد کرد یعنی در وقت آینده و علامت آن
لفظ خواهد است بر صیغه ماضی که مختلف می شود بحسب اختلاف
فاعل و حال آن را گویند که بوقت موجود تعلق دارد چون می کند

۵۵
رسالة في فضائل

مستقیب

المغفلة

با اختلاف

کتاب علی

191

1

۱۴. بونون طبعی می شود ۴۰ تنگ عالم و یا ملک یا غایب و یا

هم در دو سوره و در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است

یعنی در همین وقت علامت آن دال ساکن است ما قبل مفتوح در
 آخر آن و این سه قسم فعل را اخبار گویند و امر فرمودن باشد که را
 کاری چون کن و نهی بازداشتن از کاری چون مکن و علامت
 آن سیم است در اول امر و این دو قسم را انشا گویند قاعده در لغت
 فرس سه حرف برای ضمیر واحد متصل است **شش** ت م
 شین برای واحد غائب تا برای واحد حاضر سیم برای واحد متکلم و سه
 از برای تثنیه و جمع و در یکم اول برای تثنیه و جمع غائب دوم
 برای تثنیه و جمع حاضر سوم برای تثنیه و جمع متکلم و همچنین ضمائر
 منفصل نیز شش است سه برای مفرد و سه برای غیر مفرد برای
 مفرد غائب او و برای مفرد مخاطب تو و برای مفرد متکلم من و
 برای غیر مفرد غائب شان و برای حاضر شما و برای
 متکلم ما و باید دانست که شین اکثر در آخر اسما فاعله ضمیر غائب
 چون **اچش** و **علاش** یعنی اسپ او و غلام او و در آخر افعال بمعنی
 او را باشد چون زدش و گفتش یعنی زد او را و گفت او را و همچنین تا
 در آخر اسما بمعنی او چون اسپت و علامت یعنی اسپ تو و غلام تو و در آخر
 افعال بمعنی ترا چنانچه میگویدت و میدهدت یعنی میگوید ترا و میدهد ترا
 و سیم در آخر اسما و افعال فاعله ضمیر متکلم و در چون زرم و گوهرم و گفتم
 گوهر من

فیات ثانی
 واصل
 پیام دوم
 مبر
 آن است
 فاه بر
 بافت
 ۵۶
 سخن
 بنظر
 در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است

رسالة عبد الواسع

و در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است و در هر دو سوره یکسان است



بل تمول بعلی بود چنان
اکیو ان تمول علی الانسان
ووجه تسمیه اش بواسطه جهت
تعالی و توافق موضوع و محمول
در صدق است و حکم بالاشتقاق
آنها گویند که بواسطه توافق
نسبت تمول جانب موضوع
بود چون الدرغ الحقه و زید
و مال و لا ملک و لا الخ و وجه
باشتقاق جهت
محمول

و ابتدا آن بالذات بدون واسطه و حقیقت حلول آنست که ابتدا محمول حال قائم در موضوع باشد بقول ابی یوسف است دور زیرا که سواد در جسم حال در حقیقت اضافه محمول و صاحب آنست پس المال مال و آن نمیکند یعنی نمیکند و حال در آنست محمول بر نیز مال که سواد در آنست مال و منفق بر منفی

شیرین اغ **ع** در جنم **ع** طرح خوش طبع وصال
 مودود است مفتوح به معنی
 بالکسر و هون ثالث که باو
 در آن است ۱۲ **ع**
 ردود ۱۲ *

در تمام اعداد و اینگونه که از این اعداد
 در کشف الیقاف معلوم شود
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد

رباعی خوانند و زرش انیست رباعی ای دل طلب کمال در بر سر
 چند تکمیل اصول و حکمت و هندسه چند هر فکر که جز ذکر خدا و سوست
 شری ز خدا بدار کاین و سوسه چند اگر دو مصراع آخر و بیت
 فقط مساوی باشند قطعه نامند و این را وزن معین نیست سعدی گوید
 قطعه ای که می که از خزانه غیب که گز و ترسای و طیفه خور و داری
 دوستان را گنجائی محروم تو که با دشمنان نظر داری و اقل قطعه دو
 بیت است و اکثر او را حد معین نیست و اگر با چند بیت دیگر منضم باشد
 باید دید اگر مصراع اول هر بیت با مصراع ثانی هم قافیه است
 مثنوی گویند چنانچه مثنوی الهی غنچه امید بکشای گلے از
 روضه جاوید بنمای که بخندان از لب آن غنچه باغنم و زان
 گل عطر برور کن و ما غم اگر دو مصراع بیت اول با مصراع
 ثانی ابیات دیگر هم قافیه باشد اگر وصف خط و خال و زلف
 باشد غزل خوانند و این کمتر از پنج بیت و زیاده بر
 پانزده نباشد و اگر در مجرای و یا و عطا و یا حکایت و یا امثال
 آن باشد قصیده خوانند و این کمتر از پانزده و زیاده بر هفتاد
 بیت نباشد و بعضی گویند اقل غزل سه بیت است
 اکثر آن بست و پنج و اقل قصیده بست و پنج و اکثر

اشکال و مقادیر اینها حاصل شود
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد

در تمام اعداد و اینگونه که از این اعداد
 در کشف الیقاف معلوم شود
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد
 در معنی سخن کردن با زبان و این
 است که در این معنی از این اعداد
 با زبان و این معنی از این اعداد
 از این اعداد و این معنی از این اعداد



نمایشد باشد و نه یک یکبار نشان گرفته باشد و نه تا که در بالکس به پوشیدن و آشتن و دراز باغچینان

بود در کتب عدم بکبر طبیعت راجای که خرد بر سرش ستاده همی گفت برای
چند و پرده نشیند خلف دوده کون بحر می نیست مگر بم تو شوی پرده کشای
صنعت قطع الکلام عبارتست از انتقال کردن تکلم از ادای مطلب
دیگر که بنیما اتحاد نباشد پس اگر کلمه که مشعر بر اختلاف مطلبین باشد
آنجا ذکر کنند آن را اقتضاب گویند چنانچه در خطب کتب بعد از حمد
وصلوة لفظا یا بعد و در خطوط بعد از بیان القاب و اظهار شوق بعد هذا
و ثانیاً آنکه و دیگر آنکه و غیر ذلک می نویسند و همچنین ذکر باب و فصل
در کتب از جمله اقتضاب است و اگر ذکر نکنند آن را اگر نیز خوانند چنانچه
در قصائد از ادای مطلب عشق یا بیان حال و غیر آن بمدح مدوح
یا بهجو مجبور و غیر آن انتقال کنند **صنعت اعراض** که آنرا
استدراک و حشو نیز گویند عبارتست از آنکه در کلام چیزی را
که معنی کلام بی آن تمام شود بطریق دفع شبهه یا مباهله در وصف مدح
یا ذم یاد عیا یا غیر آن ذکر کنند و این را حشویع گویند شاعر گوید **بیست**
صباکش باد جهان تازه کشد بر خد گل عازه که لفظ کش باد جهان
تازه دعا است در حق صبا سعدی گوید **بیست** چمن خرو مست
فرخ نهاد و ندارد جهان تا جهان است یاد لفظ تا جهان است یاد دعا
است در حق مدوح و همچنین **بیست** زلفت که شکسته با وز و دل

بالمضمون

۱۰۰

کتاب

کشمیری

...

الحمد لله

کتابخانه

فدا و فدا

二

...

卷之四

و

...

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

Re

...

مکتبہ اسلامیہ

بر دل گری زده است مشکل که لفظ شکسته با و زو دل بطریق
 وصف زلفت یا دعا در حق دل مذکور شده و از همین قسم لفظ نام خدا
 درین بیت **بیت** نرگستان شده بزم از نکتت چه بلا نام خدا
 خوش چشمی برای دفع چشم زخم بدانند لیش استعمال یافته و از همین منوال
 عبارت خاک بادم در دهن درین بیت که **بیت** دوست را
 دشمن گزفتی بر فریب مدعی خاک بادم در دهن حاشا اگر فرزند برای
 عذرات گستانی ذکر یافته و اگر محض برای رعایت وزن باشد
 پس اگر ذکر آن مستلزم تکرار نشود و حشو متوسط خوانند چنانچه **بیت**
 زرو ز روشن رویت منور آمده جان شبان تیره زلفت مدام
 مشک افشان که لفظ روشن بعد زو و لفظ تیره بعد شب محض
 برای رعایت وزن است و اگر مستلزم تکرار شود از احتشویج خوانند
 چنانچه مصراع **ستم ز غم عشق تو مستم مستم** که لفظ **ستم** بی فساد
 معنی مستلزم تکرار است **صنعت** **روال** عبارت است
 از آنکه یکی از دو لفظ مکرر یا متجانس یا مشتق یا ملحق متجانس را در آخر
 بیتی ایراد نمایند و لفظ دوم را در صدر مصراع اول یا در حشو
 آن یا در عرض آن در مطلع ذکر کنند و مراد بکبر آنست که دو
 کلمه متفق اللفظ و المعنی باشد و مراد متجانس آنست که در

رساله اول
 ۱۷۱



نام پادشاه کرام
بالف بر وزن این
کرده اند ۱۲
کجاست
و این ماز لطف
در معنی خلعت و
است متفق و
با صدر کردانی
۱۳ در لغت
و در معنی خلعت
کرد صدر است
متفق است بیانی
که در لغت

[illegible]

۴۰۰

...

三

...

وہی ہے جس نے

...

و

وہاں

مجلس

مجلس

...

...

117.

27

است

...

سید

الحمد لله

...

٥٠٠

110

وَقَدْ كُنَّا فِي الْبَيْتِ
مُتَوَلِّينَ

بعد از آن
 بر ویام استادان
 و در خط و کلام
 تعلیق از رفیع و
 قوی دوم از تعلیق
 از رفیع و تعلیق
 استنباط نمودند
 شاه

رسالة في بيان

مجلس
گزارش مجلس علمای حوزه
شماره دوم
فصل اول
بردار و دارام
و قاعده ای
وقت یوازینست
در تمام
تبع و نام

[illegible]

قسم است کلی آنکه تفصیل به ترتیب اجمال باشد و این را الف و نشر مرتب
گویند چنانچه بیت ایا در ساعد و انگشت و گوش و گردن ملکوت و خضر
یا راه امل خام هر حلقه شرف زیورده. دویم آنکه تفصیل بر عکس ترتیب اجمال
باشد و این را الف و نشر معکوس الترتیب خوانند چنانچه بیت آن دهن و
زلف و قد مستقیم. راست بگویم الف و لام و میم. سوم آنکه در هم بر هم
باشد و این را الف و نشر مخلط الترتیب گویند چنانچه بیت افر و ختن
و سوختن و جامه دریدن. پروانه ز من شمع ز من گل ز من آفت
صنعت امیرا و المثل عبارت است از آنکه در کلام چیزی
را بطریق مثل ذکر کنند اگر آن مثل مشهور باشد ارسال
المثل گویند بیت حافظ از یاد خزان در چمن و هر مرغ
فکر مقول بفرما گل بخار کجا است. و اگر مشهور نباشد ضرب المثل
گویند چنانچه بیت گفت گفت تو زبان سوزن است. و از دل
من تا دل تو روزن است صنعت تشبیه عبارت است از آنکه چیزی
را شریک چیزی گردانند در معنی که آن معنی را باین چیز ثانی زیادت
اختصاص باشد و مقصود بیان اشتراک آن دو چیز در آن معنی باشد خواه
بحسب نفس الامر خواه بطریق ادعا و او را چهار چیز لازم است اول چیزی
که او را مانند گردانند و آنرا مشبه بفتح بانه مشدو گویند دوم

۷۵
رساله علم الادب



مع الفقه مشبه است موصوف من موصوف افتاب مشبه فلان موصوف

چیزی که با و مانند گردانند و آنرا مشبه به گویند سوم معنی که آن دو چیز
 در آن معنی شریک باشند و آنرا وجه شبه گویند چهارم لفظی که دلالت
 کند بر تشبیه و آنرا ادوات تشبیه گویند چنانچه مثل و چون و چو و مانند آن و
 این هر چهار امر را ارکان تشبیه گویند مثلاً درین ترکیب مصرع است
 زخت همچو آفتاب منیر رخ مشبه است و آفتاب مشبه به و بریق و طعان
 که رخ را با آفتاب بلا حظ آن تشبیه داده و وجه شبه و لفظ همچو ادوات
 تشبیه پس اگر وجه شبه در کلام مذکور نشود و آنرا تشبیه مجمل گویند
 چنانچه در مثال مذکور بر تقدیر اضافت آفتاب بجانب منیر اما در
 صیرت تک اضافت وجه شبه منیر خواهد بود کما لا یخفی و اگر مذکور شود
 تشبیه مفصل خوانند چنانچه درین بیت میان سیان لا غر تو
 بی نشان خواهم وفا و بان تنک تو نایاب همچو کلام جهان و نیز
 اگر حرف تشبیه مذکور شود تشبیه مرسل گویند چنانچه بیت خواهم شدن
 بهستان چون غنچه بادل تنگ و اینجا به نیکبانی پیرا هستی دریدن
 و اگر مذکور نشود تشبیه موکد خوانند چنانچه بیت یک شب نداشت
 پاس و لم زلف هندویت با آنکه هندوان همه باشند پاسبان
 یعنی زلف تو که همچو هندویت صنعت التفات عبارت است
 از آنکه از ذات واحد یکی از طرق ثلثه که غیبت و خطاب و تکلم

مع الفقه مشبه است موصوف من موصوف افتاب مشبه فلان موصوف

س که جمله اولی است

عبدالقادر بن محمد بن عبدالمطلب



سبب سیمین و حبایلی خاسته از عین کافور و صاحب نزهت الصنائع
 چون از اشراط قیما خیر که معبر به شخص واحد باشد در معرفت التفات
 غافل شده هر شش قسم را موافق نمیدگی خودا مثله ترتیب داده که هیچ
 یکی از ان التفات بوسیله ندارد چنانچه از دیدن آن مقام افصح میشود
 و وقوع این قسم خطای صریح که هیچ گونه غفلت ندارد از ان مدعای خلی
 بعیدی نماید صنعت عبارتست از آنکه متکلم صفت
 محمود یا مذموم شخصی را ادعا نماید بطریق آن مستبعد نماید یا تکمیل
 پس اگر مدعای تکلم بحسب عقل و عادت ممکن باشد آن را مباهله
 بتلخیص گویند چنانچه بیت ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
 دلم از عشوه شیرین شکر خاکی تو خوش و اگر بحسب عقل ممکن
 باشد لیکن باعتبار عادت محال نماید مباهله اغراق خوانند
 چنانچه بیت نگار من که بکتاب زرفت و خط نوشت و بغزده مسئل
 آموز صد مدرس شد و اگر بحسب عقل و عادت هر دو محال باشد
 مباهله علونا مندر چنانچه بیت برستم ستوران دران پهن
 دشت و زمین شش شد و آسمان گشت هشت و صنعت
 تعلیق عبارتست از مرتب کردن حکمی بر ثبوت یا نفی حکم دیگر و حکم
 اول را جزا و حکم ثانی را شرط گویند و این شش قسم

این در اول
 معنون کرد
 بدان ازین
 رساله بعد از این

رساله بعد از این



عبارت است از آنکه متکلم کلام دیگری را بے تغییر در لفظ و اختلاف معنی در
کلام خود آورد بی قصد اقتباس با وجود علم بآنکه این کلام از دیگری است
و نسخ عبارت است از آنکه معنی کلام دیگری را بگیرد و تغییر در الفاظ آن
نماید نسخ عبارت است از آنکه معنی کلام دیگری را بگیرد بی تعرض بلفاظ آن
اما آنکه در معنی کلام دیگری چندان تصرفات محسن بکار برد که بمرتب کلام
جدید برسد از سرقات شعری نیست بلکه مستحسن است و این را در اصطلاح
اہل بدیع ابداع گویند چنانچه عرفی در مضمون این بیت فرخی که بیت
طبع من واد لطافت سخن داد چنان ^{که} که گهر خوق عرق گشت بدریا
اقتاد و تصرفات بلیغ را کار فرموده و لوازم زادن طبع و دل و اصل
خویش و یتیم را رعایت نموده می گوید **بیت** ز زاده دل و طبعم اگر
شود آگاه ^ب باصل خویش تنها بد ز شرم در یتیم **صنعت تعریف و وصف**
عبارت است از آنکه در کلام اوصاف شائسته کسی را بقصد تعظیم بیان
کنند خواه بیان واقع باشد خواه بطریق ادعای پس اگر بیان گریز و جلال و
عظمت و کمال حضرت حق سبحانه و تعالی باشد آنرا حمد و ثنا گویند و اگر شرح
اخلاق جمیل و اوصاف جزیل ^ب خیر الانام علیہ و علی آله الصلوٰۃ و السلام باشد
نعت و صلوة و تحیت خوانند و اگر بیان آثار و مناقب اصحاب کبار رسید مختار
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین باشد منقبت و محبت گویند و اگر اظهار

[illegible]

سید محمد باقر

[illegible]

صله و صورت آره در نوشتن این دو بیت خوب ترین و ظاهر است همیشه پیشین است

صنعت منشاری عبارت است از کلامیکه در نوشتن
 و ندان آره پیدانی کند چون بیت شب مه ست بست
 سیکش ست شیشه پیش + نشسته پیش معنی چنگ چنگ پیش
 صورت آره شب سبکیا شستیش پیش
 شستیش معنی چنگ پیش + صنعت موصل عبارت
 است از کلامی که حروف آن را پیوسته توان نوشت اگر تمام
 حرف را پیوسته توان نوشت موصل تمام گویند چنانچه بیت سه
 جبینی سمن تنه صفا + لیک خستی بسهم سمن تن ما +
 همچنین سمن تنه صفا + لیک خستی بسهم سمن تن ما +
 دو دو یا سه سه یا چهار چهار یا زیاده را پیوسته توان
 نوشت موصل حرفین و موصل الکنه و موصل الاربعة گویند چنانچه
 شاعر درین قطعه در هر بیت یک صنعت را تا موصل الکنه کار فرموده
 و علی هذا القیاس قطعه چون کاستی که در شب وقت تو به مرگ
 باشد برین گونه لا غر و خطف خضر بعد کت مشک نبت + نبت سمن نعل
 نبت تنگ شکر + کجنت نعیم نعیم نبت + نبت نعل کفایت محقر + بلیها
 میسی بکفنت فصیحی + بطلعت صبحی بکیسو معنیز + صنعت مقطوع عبارت
 است از کلامی که تمام حروف او را جدا توان نوشت چنانچه

صله و صورت آره در نوشتن این دو بیت خوب ترین و ظاهر است همیشه پیشین است

صنعت منشاری عبارت است از کلامی که حروف آن را پیوسته توان نوشت اگر تمام حرف را پیوسته توان نوشت موصل تمام گویند چنانچه بیت سه جبینی سمن تنه صفا + لیک خستی بسهم سمن تن ما + همچنین سمن تنه صفا + لیک خستی بسهم سمن تن ما + دو دو یا سه سه یا چهار چهار یا زیاده را پیوسته توان نوشت موصل حرفین و موصل الکنه و موصل الاربعة گویند چنانچه شاعر درین قطعه در هر بیت یک صنعت را تا موصل الکنه کار فرموده و علی هذا القیاس قطعه چون کاستی که در شب وقت تو به مرگ باشد برین گونه لا غر و خطف خضر بعد کت مشک نبت + نبت سمن نعل نبت تنگ شکر + کجنت نعیم نعیم نبت + نبت نعل کفایت محقر + بلیها میسی بکفنت فصیحی + بطلعت صبحی بکیسو معنیز + صنعت مقطوع عبارت است از کلامی که تمام حروف او را جدا توان نوشت چنانچه



هر که دست آورده ^{آن دل را} مسلمان است و آنکه از خلق منتفع نشود و گاه خود آن شکل
 انسان است صنعت تحتانیه عبارت است از کلامی که هیچ حرفی
 از حروفش نقطه بالا ندارد چنانچه رباعی دلارام در بر دلارام جوی
 دو دیده پله دیدار و سوبه سوسه بهار طرب دید و لبر
 بود پله دیدار و دیده در سر بود صنعت قطع الحروف
 عبارت است از کلامی که تکلم بعضی از حروف بقصد ورود اخل
 نکرده باشد پس باعتبار آن حروف اگر الف باشد مقطوع الا الف
 و اگر با باشد مقطوع الباء و غیر ذلک گویند و مشکل تر اینها مقطوع الالف
 چنانچه رباعی همه بر لون می بود چشم همه بر صوت نه بود گوشم
 نیم بحد من است وصل صیب یک در جست و جوی میکوشم صنعت
 بجنیس عبارت است از آنکه دو لفظ را که در اصل صورت حروف
 بی رعایت نقاط موافق باشد در کلام بیارند و اگر هر کلمه متجانس
 با قرین خود متصل آید از بجنیس مکرر گویند چنانچه بیت صدر آید
 بخوان بخوان زلیست زلیست گفتی گفته بریز درست درست
 متصل نیاید بجنیس غیر مکرر نامند چنانچه بیت نظم تو چکانست
 نیک تر گویند ببار نظم تو چکانست نیکتر گویند ببار صنعت الفصحی عبارت
 است از بجنیسی که یکدوی او بجا کشد چنانچه بیت خاز خلقی و بکلم کی

رساله عبد الواسع
 در بیان ابواب و ابواب
 در بیان ابواب و ابواب
 در بیان ابواب و ابواب



وایم که علم نصیب
حال دوزخ کار باد

[illegible]

الطندل و الفان
که از آنرا التزم
نیز گویند

یعنی در زمانه گذشته و میگوید یعنی بزمانه حال خواهد گفت یعنی در زمانه آینده و اگر
ملحوظ نباشد اسم پس اگر در آخر آن لفظ دان یا تن نبون زائده باشد مصدر
خواهند چون کردن و رفتن و گفتن و اقسام فعل ماضی و مستقبل و حال و امر و نهی
و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره از اشتقاق کنند و الا جامد و باید دید که اسم
جامد یا نه و اگر دارد و یا معنی متعد و بر تقدیر اول اگر آن معنی معین است علم خوانند
چنانچه سر و گل نام شخصی معین و اگر غیر معین است اسم جنس گویند چنانچه
شیر و پلنگ و نهشت و سنگ و بر تقدیر ثانی اگر آن لفظ موضوع برای همه
معنی است مشترک گویند چنانچه رزمینی انگور و رنگ و لباس و بار و بخت
میوه و درگاه و اگر موضوع برای همه معنی نیست بلکه برای یک معنی است
و در معنی دیگر استعمال میکنند پس اگر معنی اول موضوع مترک باشد منقول
گویند چنانچه نماز که در اصل معنی عجز و انکسار است و در شرع بر ارکان مخصوص اطلاق
کنند و اگر معنی موضوع مترک نباشد پس اگر علاقه مشابهت ظرفیت و کلیت
و جزئیت و غیر آن در میان معنین ملحوظ است باعتبار معنی اول حقیقت خوانند
و باعتبار معنی ثانی مجاز چنانچه خر که در اصل بمعنی حیوان بیق است بعلاقه مشابهت
که حماقت باشد بر و گول اطلاق کنند و اگر علاقه ملحوظ نباشد منقول خوانند
و مرکب و قسم است تمام و غیر تمام تمام آنرا گویند که سکوت بران صحیح باشد چنانچه
فلان آشناده است غیر تمام آنکه سکوت بران صحیح نباشد چون منقذ و اول یعنی منقذ

۲۴

ازین که در کتاب

१७७७

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom right of the page.

تاریخ

۹۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

پیشانی

۱۴۴۰

4



سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین
۱۹۹۹

و پیوسته است.

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین

و در سوره مائده آیه پنجمه الحمد لله رب العالمین



